

## مقایسه زندگی و شعر اخوان ثالث و صلاح عبدالصبور

### «مطالعه موردی؛ شعر زمستان و قصیده اغنیه للشتاء»

زینہ عرفت پور<sup>۱</sup>

#### چکیده

مهدی اخوان ثالث شاعر پرآوازه ایرانی و صلاح عبدالصبور شاعر برجسته مصر، هر یک با شیوه هنری خاص خود واقعیت‌های اجتماعی را بازتاب داده و با اندوه و غربتی حزن‌آلود اعتراض خود را نسبت به جامعه‌ای ابراز می‌دارند که مردمانش با حقایق اجتماعی بیگانه هستند و نسبت به جایگاه روشنفکران اصلاح طلب توجهی ندارند. در این جستار هدف این است که پس از بررسی مختصر زندگی و شعر هر یک از دو شاعر، با تکیه بر شرایط اجتماعی و روحیات درونی دو شاعر و بررسی دغدغه‌های اصلی آنان در عرصه ادبیات، "شعر زمستان" (۱۹۵۵م) اخوان ثالث و قصیده "اغنیه للشتاء" (۱۹۶۴م) عبدالصبور مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند و با هم مقایسه شوند و شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو شعر از لحاظ محتوایی، موسیقایی، واژگان و ساختار بلاغی به روش توصیفی - تحلیلی برای مخاطبان تبیین گردد. نتایج این پژوهش گویای این است که هر دو شاعر به جهت شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه خود، به نوعی تنهایی، درد و اندوه، ناامیدی و شکست را تجربه می‌کنند و در شعر زمستانه خود به زیبایی و ظرافت با استفاده از موسیقی و ظرفیت‌های زبانی، تجربه تلخ خود را از شکست به تصویر می‌کشند؛ با این تفاوت که شعر زمستان اخوان، شکست را در بُعد اجتماعی با دردمندی خاص و کورسویی از امید بیان می‌کند، در صورتی که عبدالصبور در اغنیه للشتاء در نهایت ناامیدی شکست را در بُعد فردی مطرح می‌کند.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر، اخوان ثالث، صلاح عبدالصبور، شعر زمستان، اغنیه للشتاء.

## مقدمه

مهدی اخوان ثالث که از حس اجتماعی نیرومندی نسبت به جامعه و سرنوشت هم‌وطنانش برخوردار است، با صلاح عبدالصبور شاعر معاصر مصری که دغدغه‌های اجتماعی‌اش کمتر از اخوان نیست، از لحاظ روحی و فکری شباهت‌های قابل توجهی دارد. همچنین در اشعار این دو شاعر گرایش‌های مشترک زیادی از جمله: عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی، آزادی‌خواهی دیده می‌شود، به‌علاوه مضامین مشابه فراوانی در شعرهایشان قابل مشاهده است. به‌عنوان مثال ناامیدی، تنهایی، حسرت، مرگ و از همه مهم‌تر این که شعر زمستان اخوان که یکی از شعرهای مشهور اوست، با شعر «آغویه للشتاء» (آوازی برای زمستان) صلاح عبدالصبور هم از لحاظ عنوان و هم از لحاظ داستان شعر شباهت‌های فراوانی دارد؛ بنابراین در این جستار پس از مروری اجمالی بر زندگی‌نامه هر دو شاعر و بررسی وجوه اشتراک آنان از لحاظ فکری و اجتماعی، ابتدا هر یک از دو شعر را به روش توصیفی - تحلیلی به‌طور جداگانه بررسی می‌کنیم، سپس نقاط اشتراک و اختلاف آن‌ها را بازگو می‌نماییم.

روش بررسی این دو شعر بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی است که در آن نظریه‌پردازان، پدیده‌های ادبی را با توجه به بعد زیباشناختی‌ای که دارند و با تکیه بر آگاهی‌های مشترک انسانی، فارغ از مرزهای زبانی و قومی تحلیل می‌کنند (عبود، ۲۰۰۱: ۳۳).

## پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش درخور توجهی در باب مقایسه زندگی و شعر مهدی اخوان ثالث با صلاح عبدالصبور صورت نگرفته است و تنها در چند مقاله ذیل اخوان ثالث با چند تن از شاعران معاصر عرب مقایسه شده است:

- مقاله بسیار کوتاهی (در حد دو صفحه) با عنوان «عبدالناصر و مصدق در شعر البیاتی و اخوان ثالث» که در شماره ۲۶ ماهنامه پژوهشی حافظ در سال ۱۳۶۴ توسط علی‌رضا رزم‌گیر چاپ شده است و نویسنده آن به‌طور گذرا به این موضوع می‌پردازد که چگونه این دو شاعر مشهور تقریباً به‌طور هم‌زمان احساسات و وطن‌گرایانه خود را نسبت

به رهبر و مقتدای ملی خویش بازگو نموده‌اند.

- مقاله «درون‌مایه‌های مشترک در اشعار اخوان ثالث و ابوماضی» نوشته سید محمد امیری در مجله مطالعات ادبیات تطبیقی در پاییز ۱۳۹۳ به چاپ رسیده که در آن به مضامین مشترک در اشعار دو شاعر پرداخته شده است.

- مقاله «دغدغه‌های سیاسی در شعر بدر شاکر سیاب و مهدی اخوان ثالث» نوشته جهانگیر امیری و فاروق نعمتی در مجله نقد و ادبیات تطبیقی در تابستان ۱۳۹۰، دوره ۱، شماره ۲ به چاپ رسیده که در آن دغدغه‌های سیاسی دو شاعر در شعر آن‌ها بررسی و با هم مقایسه شده است.

- مقاله «دغدغه‌های اجتماعی عبدالوهاب البیاتی و مهدی اخوان ثالث» نوشته فرهاد رجبی در مجله زبان و ادبیات عربی، بهار و تابستان ۱۳۹۰، شماره ۴ به چاپ رسیده که مضمون‌های اجتماعی مشترک از جمله جهل و فقر را در اشعار این دو شاعر بررسی و تحلیل می‌کند و علاوه بر این به انعکاس دیدگاه‌های مشترک دو شاعر در قبال شهر به‌عنوان ره‌آورد تمدن جدید، توجه می‌کند.

همچنین در باب مقایسه معنای زمستان در شعر عبدالصبور با شهریار شاعر معاصر ایرانی مقاله ذیل به رشته تحریر آمده است:

- مقاله «واکاوی معنای زمستان در دو شعر عبدالصبور و شهریار» که در کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، سال سوم، شماره ۹ در بهار سال ۱۳۹۲ توسط دکتر فرهاد رجبی نگاشته شده، بر مبنای کارکرد اجتماعی، شعر زمستان شهریار را با قصیده اغنیة للثناء عبدالصبور از لحاظ محتوا و زبان مورد مقایسه قرار می‌دهد.

به‌علاوه در باب تحلیل شعر زمستان اخوان ثالث مقاله‌هایی نگاشته است، از جمله:

- مقاله «نقد فرمالیستی شعر زمستان» که توسط حسین خسروی در مجله پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، پیش شماره ۱، پاییز ۱۳۸۹ چاپ شده و نگارنده تنها از لحاظ فرم شعر زمستان اخوان را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. شایان ذکر است که در تحلیل واژگانی شعر زمستان اخوان از این مقاله بهره بردیم.

از این رو تاکنون پژوهشی مقایسه‌ای درباره اخوان ثالث و عبدالصبور و شعرشان و به‌ویژه شعر زمستانه هر یک انجام نگرفته است و چنین پژوهشی می‌تواند، کنکاشی نو در این زمینه باشد.

## مروری بر زندگی و شعر دو شاعر

### مروری بر زندگی و شعر اخوان ثالث

مهدی اخوان ثالث در سال ۱۳۰۷ ه.ش (۱۹۲۸ م) در شهر توس مشهد در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود و از همان دوران کودکی با مقوله شعر و شاعری انس گرفت و در ابتدای جوانی توانست در انجمن‌های ادبی و مطبوعات خود را به‌عنوان شاعر جوان به شاعران پیر و کهن‌سال معرفی نماید. اخوان یکی از شاعران رئالیست دههٔ چهل است که واقعیت‌ها و حوادث سیاسی و اجتماعی جامعهٔ خود را با اندوه و دردمند عمیقی منعکس می‌نماید. وی قصهٔ شکست و نومیدی نسلی را بازگو می‌کند که پس از حوادث ۲۸ مرداد تمام امیدهایش بر باد رفت و تکیه‌گاه و پناهگاه خاصی نداشت و مجموعهٔ زمستان این شاعر در حقیقت خود نالهٔ دردآلود و نومیدانهٔ همین نسل شکست‌خورده است.

بالاخره اخوان ثالث پس از گذراندن یأس‌ها، اندوه‌ها، گله و شکایت‌ها و لعن و نفرین‌ها، زدودن حسرت و اندوه خود را در گرو الهام گرفتن از میراث گذشته می‌داند، اما درعین حال می‌خواهد میان این گذشته و مفاهیم و نیازهای امروز ارتباط برقرار نماید و از این راه نظام اخلاقی نوینی را بنا نهد (آشوری، ۱۳۱۷: ۲۷۷-۲۶۷). اما متأسفانه علیرغم عزلت‌گزینی‌ها و تأملات درونی خود نمی‌تواند غم و دردهای خود را تسکین دهد و در این زمستان نومیدی و تنهایی و غربت، دیگران را رهنمون باشد:

بلی هیچ است و دیگر هیچ / تو ای غمگین با هر چیز و هر کس قهر / گریزان از  
طلایی بامداد شاد و شستهٔ شهر / بدین میخانه دنج بیابان کرده تنها کوچ / بلی، هیچ  
است و دیگر هیچ / و گر جز هیچ باشد، پوچ

در حقیقت «مهدی اخوان ثالث، چاووشی خوان قوافل حسرت و خشم و نفرین و نفرت، راوی قصه‌های از یادرفته و آرزوهای بر بادرفته، شاعری که دشمن فریب و وقاحت و تاریکی و دروغ و بدی و انسانی که دوست نجیب و نجابت و روشنی و

راستی و نیکی است. دو اصل متقابل و متضاد که هم چون سکه‌ای سبک بر امواج جوهر روشن گریه، اندوه، نومیدی، بربادرفتگی و شکست، در شعر او مدام پیدا و پنهان می‌شود و برق می‌زند» (حقوقی، ۱۳۷۱: ۱۳). «او یکی از شاعران فردیت‌گرای تاریخ شعر ایران است، البته با فردیتی یأس آلود. «جهان را سیاه نمی‌بیند، اما تاریخ سیاه‌کار را می‌شناسد، بدین به معنای فلسفی کلمه نیست. او حتی از لحظات خالی و مرگ‌اندود بیزار است و همواره مترصد شکار لحظه‌ای است که به مرز بی‌تابی‌اش برساند... و از همین سده و در بحران جوش و خروش مبارزات مردمی و امید به فردا و فرداهاست که تدریجاً آثار یأس و نومیدی و طنز و گریه و شکست و بربادرفتگی در شعر او پیدا می‌شود» (همان: ۱۶).

شایان ذکر است که اخوان پس از سال ۱۳۳۲ به عالم و آدم با اندوه و یأس خاصی می‌نگرد؛ گرچه که در شعرهای سال‌های آغازین زندگی شاعری‌اش به‌نوعی نومیدی و یأس موج می‌زند، «اما یأس اخوان مراتبی دارد، در مرتبه اول بیشتر رنگ شخصی دارد. در مجموعه زمستان وقتی با نومیدی او روبرو می‌شویم یا نومیدی از شکست در عشق است و یا جدایی از یاران نیمه‌راه و فریب خوردن از دست دوستان همراه؛ اما این یأس در دوره‌های بعد به یأس اجتماعی و در آخر به یأس فلسفی مبدل می‌شود» (همان: ۱۲۳)

بدین ترتیب شکست و درد و حسرت حالت واحدی به بسیاری از اشعار او داده است، حالتی که آمیزه‌ای است از یک خشم یأس‌آلود و یک مرثیه‌سرایی خون‌بار؛ مرثیه‌سرایی بر وطن مرده خویشت. البته این خشم و نوحه و زاری لبریز است از نفرت و لعنت، هم‌چنان‌که درباره سرزمین خود چنین می‌گوید:

به عزای عاجلت ای بی‌نجابت باغ / بعد از آن که رفته باشی جاودان بر باد / هر چه هر جا ابر خشم از اشک نفرت باد آبستن / هم چو ابر حسرت خاموش بار من / ای درختان عقیم ریشه‌تان در خاک‌های هرزگی مستور / یک جوانه ارجمند از هیچ جاتان رست نتواند / ای گروهی برگ چرکین تار چرکین بود / یادگار خشک‌سالی‌های گرد آلود / هیچ بارانی شما را شست نتواند (اخوان ثالث، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

بنابراین در دوران گذار اخوان از یأس اجتماعی به یأس فلسفی، اوست که «به‌جای همگان می‌گرید، نوحه می‌کند بر دروغ بودن، بیهوده بودن همه‌چیز و بر فریب و خدعه

و ستمی که نصیب او و میهنش شده است» (مختاری، ۱۳۷۷: ۶۶۱) صدای او ناله‌ای است دردآلود که گذشته سیاسی و تقدیر اجتماعی جامعه دیروز و امروزش را بازگو می‌نماید تا این که سرانجام به نومی‌دی جانگاهی می‌رسد که او را به بن‌بست مطلق می‌رساند، البته در دل همین نومی‌دی گاه راهی برای دیگران بازمی‌جوید:

این حقیقت را پذیرایم که می‌گویند/ رشته امید بی‌حاصل گسستن، بهتر از بیهوده دل‌بستن/ هم پذیرم این که از بن‌بست مطلق بگسلی پیوند/ تا مگر شاید/ بار دیگر جدوجهد و کندوکاوت، جزم/ از مسیر دیگری راهیت بگشاید.

### مروری بر زندگی و شعر صلاح عبدالصبور

صلاح عبدالصبور شاعر، نمایشنامه‌نویس، ناقد و نویسنده بزرگ معاصر عرب در روستای زقازیق مصر در سال ۱۹۳۱ یعنی دو سه سال بعد از اخوان ثالث چشم به جهان گشود. وی پس از دوره دبیرستان به دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره پیوست و در سال ۱۹۵۱ فارغ‌التحصیل گردید. مدتی به تدریس مشغول شد، سپس به‌عنوان روزنامه‌نگار با روزنامه روز الیوسف همکاری نمود؛ و همین‌طور در سال‌های بعد سمت‌های مختلف اداری از جمله سردبیری مجله الکاتب و ریاست سازمان عمومی نویسندگان را به عهده گرفت و از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۸ در مقام ریزن فرهنگی مصر در هند خدمت کرد. وی با تألیف نمایش‌نامه منظومی تحت عنوان "مأساء الحلاج" جایزه ملی دریافت نمود و همین اثر توسط بسیاری از نویسندگان عرب مورد نقد قرار گرفت (بیضون، ۱۹۹۳: ۲۵). «از آخرین سمت‌های او ریاست نمایشگاه بین‌المللی کتاب قاهره بود و پس از امتناع او از شرکت دادن اسرائیل در نمایشگاه، به دستور مستقیم سادات رئیس‌جمهور وقت، به ناگزیر و به‌اکراه به این خواسته تن داد و آماج حملات و انتقادات بسیار روشنفکران قرار گرفت» (اسوار، ۱۳۸۱: ۵۴۷) و تا پایان عمر خویش گرفتار زندان تنهایی و عزلت و انزوا می‌گردد.

صلاح عبدالصبور یکی از بارزترین شاعرانی به شمار می‌آید که پس از دهه پنجاه قرن بیستم پا به عرصه ادبیات گذارد، زیرا وی یکی از پرچم‌دارانی بود که در ایجاد حرکت شعر نو عربی مشارکت جست. او یکی از شاعران برجسته مکتب واقع‌گرایی نوین به شمار می‌آید که در زیر سایه شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه خود مانند هم‌قطارانش، غربت فرد عربی مصیبت‌زده را به تصویر می‌کشد، گرچه

تحت تأثیر الیوت گرایش به غربت، نگرانی و دل‌مردگی در شعر او قابل‌مشاهده است (الجابری، ۲۰۰۵: ۱۷) و همانند اخوان ثالث فقر و بی‌عدالتی و خفقان سیاسی حاکم بر جامعه را در شعر خود به نحو تأثیرگذاری ترسیم می‌نماید و در جستجوی مدینه فاضله و تحقق سعادت است که درد و رنج‌های زندگی همواره سد راه آن است؛ لذا غم و درد وجود او را فرامی‌گیرد و ترانه‌سرای غم‌ها می‌شود.

در بیشتر اشعار عبدالصبور مانند اشعار اخوان ثالث به جهت شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم در جامعه‌اش تنهایی و اندوه موج می‌زند و نشانه‌های امید کمتر در آن دیده می‌شود، البته این امر به معنای یأس او نیست؛ زیرا گاهی احساس مصیبت خمیرمایه امید را تشکیل می‌دهد.

شایان ذکر است که غم و دردهای صلاح عبدالصبور در احساس تنهایی که می‌کند، آشکار می‌گردد، تنهایی جانکاهی که هیچ‌گاه او را رها نمی‌کند و قلبش را عمیقاً به درد می‌آورد:

تعصرُ قلبی الوحده / فی ساعاتِ العصرِ المبطنه الخطوات / تبدو الدنيا من شباکي /  
مَیْتَةٌ مُسَجَّاءٌ

درواقع همان‌طور که می‌بینیم احساس تنهایی در عصرگاهان قلب او را می‌فشارد و برای فرار از این احساس به پنجره اتاقش پناه می‌برد تا به دنیایی چشم بدوزد که مرده و بی‌حرکت است. درواقع مرگ، آخرین شکل گسستی بود که شاعر از آغاز نوآوری خود میان خودش و جامعه احساس می‌نمود و شعر او با سرعت و به‌طور آشکار از هیاهوی روزانه فاصله می‌گرفت و در لاک تأمل و انزوای فکری فرومی‌رفت؛ زیرا همین شاعری که کار خود را با سرودن برای مردمان سرزمینش آغاز می‌کند، به‌سرعت از دست آن کرکس‌صفتانی که می‌کشند و می‌دزدند و می‌نوشند... می‌گریزد تا برای انسان در هر جا که باشد، بسراید، یا این که دغدغه‌های خود را که به‌طورکلی به بشریت اختصاص می‌یابد، بازگو نماید. البته پرواضح است که علیرغم این که بیشتر شعرهای صلاح عبدالصبور در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی سروده شده است و این سال‌ها، سال‌های حکومت جمال عبدالناصر و تحولات عظیم اجتماعی و سیاسی و جنگ‌های همه‌جانبه مصر بود، ولی بخش اعظم نوآوری‌های بنیادین او طی این سال‌ها در حیطه خارج از آن واقعیت‌های اجتماعی پر از تحولات بزرگ قرار می‌گرفت و شعر

وی هم از لحاظ شکل هم از لحاظ مضمون و هم از نظر افکار، درد و مصیبت فلسفی انسان را در زندگی بیان می‌کرد که با اشعار انقلابی سال‌های پر از رؤیاهای سیاسی پرزرق‌وبرق جهان عرب، کاملاً اختلاف داشت (رک: باسیلی، بی‌تا: <http://www.r10r10.com>) و از آن‌جاکه شاعر «در میان ناآرامی و مرحله گسست عمیق و تناقض و انقلاب نسل متمرّد و شکست‌خورده زندگی می‌کرد، شعرش آهنگ و رنگ و بوی غربت گرفت» (میرزایی؛ پروانه، ۲۰۰۹: ۱۲۶).

بنابراین می‌توان گفت که اندوه و درد یکی از ویژگی‌های اصلی اشعار عبدالصبور به شمار می‌آید، هم‌چنان‌که در یکی از اشعار وی اظهار رنج و اندوهش از برای فقر و وضعیت اسفبار تهیدستان و متکدّیانی است که در سر راه در کنار دیواری چمباتمه می‌زنند و با بیماری دست‌وپنجه نرم می‌کنند، درحالی‌که هاله‌ای از غم خاموش صورتشان را فراگرفته است:

وَيَظَلُّ يَسْأَلُ، والحياء تموتُ في عينيه، إنسانٌ يموتُ / وعلى مُحيّاهُ القسيم سماحُهُ  
الحُزنُ الصّموتُ / ..... ومَضَى، ولا حسُّ، ولا ظلُّ، كما يَمْضَى ملاكُ / وتَكْوَرَّتْ  
أضلاعُهُ، ساقاهُ في ركنٍ هناكُ / حتى ينامُ / من بعدَ أن ألقى السلام... (رک: عبدالصبور،  
۲۰۰۶: ۱۲۶-۱۲۵)

و هم‌چنان سرفه می‌کند درحالی‌که زندگی در چشمانش می‌میرد، انسانی می‌میرد/ درحالی‌که هاله‌ای از اندوه پرسکوت چهره‌اش را فراگرفته است/ ..... آن‌گاه راهش را پی‌گرفت بدون هیچ احساسی و بدون هیچ سایه‌ای، بسان یک فرشته/ و در گوشه‌ای نشست و زانوانش را در بغل گرفت/ تا بخوابد/ بعد از آن که سلام کرد...

## تحلیل محتوایی دو شعر

### تحلیل محتوایی شعر زمستانِ اخوانِ ثالث

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، اخوان در مجموعه زمستان به‌خوبی یأس و نومیدی خود را از مبارزه‌جویی در فضای سیاسی کشور به تصویر می‌کشد؛ فضایی خفقان‌آور و خالی از امید در دوره‌ای که حکومت‌نظامی است و زمام امور کشور به‌دست نظامی‌ها داده شده است و این حالت در شعر زمستان به‌خوبی آشکار است. در این شعر که در دی‌ماه ۱۳۳۴ سروده شده است، شاعر زمستان را در قالب ۳۹ بند وصف می‌کند و البته تا



حدودی می‌توان محتوا را در بخش‌های مختلف شعر به شکل ذیل تقسیم‌بندی کرد:

### خفقان جامعه و بی‌اعتمادی مردمان شهر

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است / کسی سر بر نیارد  
کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را / ننگه جز پیش پا را دید، نتواند / که ره تاریک و  
لغزان است / وگر دست محبت سوی کسی یازی / به اکراه آورد دست از بغل بیرون /  
که سرما سخت سوزان است (اخوان ثالث، ۱۳۵۶: ۹۹-۹۷).

همان‌طور که می‌بینیم شاعر با بیان حال مردمان سرمازده شهر خود، احوال خویش را بازگو می‌کند و مخاطب را از همان ابتدا با رفتار بسیار سرد آنان مواجه می‌سازد؛ به‌طوری‌که مخاطب به ناگاه خود را در برابر عابرنی می‌بیند که نمی‌خواهند سلامش را پاسخ دهند؛ «هر کس در خود فرورفته و به راه خویش می‌رود و «یارای» آن ندارد که سر برکند و اظهار آشنایی نماید. در این راه تاریک و لغزان، بیشتر از پیش پای خویش را نمی‌توان دید: دیدی محدود و راهی بسته و آینده‌ای مجهول. سردی کشنده تهدید و مرگ، چنان همه را بیم‌زده کرده که پاسخ به محبت آشنایان را نیز با اکراه برگزار می‌کنند» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۳۰). و بدین ترتیب دنیا را چنین به نمایش درمی‌آورد که گویا کسی در آن از یاران و دوستان نباید توقع یاری و محبت داشته باشد.

### نامیدی از دوستان دور و نزدیک و احساس غربت

سپس شاعر راه بستن نفس را بر او و دیگران و نومیدی‌اش را از دوستان به تصویر می‌کشد:

نفس، کز گرمگاه سینه می‌آید برون / ابری شود تاریک چو دیوار ایستد در پیش  
چشمانت / نفس کاین است، پس دیگر چه داری چشم / ز چشم دوستان دور یا  
نزدیک؟ (اخوان ثالث، ۱۳۵۶: ۹۹-۹۷).

در حقیقت اخوان در این بخش از شعر غربت و تنهایی کسانی را بازگو می‌کند که در فضای عصری تراژیک اعتمادشان را به دوستان از دست داده‌اند، «وجه تراژیک زندگی در زبان فاخر و پرصلابت اخوان چنان سنگین و زیبا بیان‌شده و آن‌چنان کوبنده و تکان‌دهنده است که هر واژه و هر تصویرش بندبند وجود انسان را می‌لرزاند»

### احساس خواری و ناتوانی در برابر شرایط حاکم بر جامعه

در ادامه، شاعر در این سرمای ناجوانمردانه به پیر می‌فروشی پناه می‌برد و با لحنی تلخ و دردآور، افسردگی و مهجوریت و ناهمگونی خود را با آهنگ هستی یا به عبارت دیگر کل مجموعه اجتماعی - تاریخی ترسیم می‌کند و ناامید و تلخ‌کام از حوادث ایران و جهان، پیر می‌فروش را به‌عنوان مسیحای جوانمرد این‌چنین مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد:

مسیحای جوانمرد من! ای ترسای پیر پیرهن چرکین! / هوا بس ناجوانمردانه سرد است ... آی! / دمت گرم و سرت خوش باد! / سلام را تو پاسخ گوی، در بگشای! / منم من، میهمان هر شبت، لولی‌وش مغموم / منم من، سنگ تپاخورده‌ی رنجور / منم، دشنام پست آفرینش، نغمه ناجور (اخوان ثالث، ۱۳۵۶: ۹۹-۹۷).

درواقع اخوان در این میان خود را تافته جداافتاده‌ای نسبت به کل جامعه می‌یابد و خود را میهمان هر شبه آن پیر، لولی‌وش مغموم و ناراحت، سنگ تپاخورده و دشنام پست هستی که در انتظار لطف میزبان است، معرفی می‌کند و با اندوه خاصی عجز و ناتوانی و خواری خود را در برابر شرایط سیاسی - تاریخی حاکم بر جامعه به نیکی بیان می‌دارد، گویا که چاره‌ای ندارد جز این که پناه ببرد به آن پیر می‌فروشی که هر شب میزبان اوست و همچون مسیح با جوانمردی خود می‌تواند دست شفا بر دردهایش بکشد. البته شایان ذکر است که این نوع «خوارشماری در اشعار نیمه دوم دهه ۳۰ و دهه ۴۰- که نتیجه شکست اجتماعی بود- رونقی تمام داشت و شاعران به‌جای محکوم کردن شرایط ناهمساز اجتماعی خود را محکوم می‌کردند» (دستغیب، ۱۰۶: ۱۳۱۵).

### تأکید بر رنگ‌ناپذیری خود و بیان دل‌تنگی از نیرنگ‌ها

در ادامه شاعر بر رنگ‌ناپذیری خود تأکید می‌کند و از دل‌تنگی خود می‌گوید:

نه از رومم، نه از زنگم، همان بی‌رنگ بی‌رنگم / بیا بگشای در، بگشای، دل‌تنگم / حریف! میزبان! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می‌لرزد. / تگرگی نیست، مرگی نیست. / صدایی گر شنیدی، صحبت سرما و دندان است. / من امشب

آمدستم وام بگزارم/ حسابت را کنار جام بگذارم (اخوان ثالث، ۱۳۵۶: ۹۹-۹۷).

شاعر در این بخش نیز پیر می‌فروش را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید به هیچ گروه و دسته‌ای تعلق ندارد و کاملاً مستقل است و در ادامه به زمزمه‌های تنهایی خود ادامه می‌دهد و از دل‌تنگی و نگرانی خود از خفقان حاکم بر جامعه سخن می‌گوید و از او طلب رحم می‌کند تا در را به رویش بگشاید و در ادامه می‌گوید صدایی که می‌شنوی از بارش مرگ یا تگرگ نیست، از شدت سرما دندان‌هایم دارند به هم می‌خورند. بازهم خبری نمی‌شود، شاعر فکر می‌کند شاید به خاطر بدهی قبلی در را به رویش نمی‌گشاید؛ لذا برای تطمیع می‌فروش، می‌گوید برای پرداخت بدهی‌ام آمده‌ام.

باور نداشتن شاعر به رسیدن صبح امید

در بخش بعدی شعر، پیر باده‌فروش در پاسخ به زمزمه‌های شاعر چنین می‌گوید:

چه می‌گویی که بیگه شد، سحر شد، بامداد آمد؟/ فریبت می‌دهد، بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست/ حریف! گوش سرما برده است این، یادگار سیلی سرد زمستان است/ و قندیل سپهر تنگ‌میدان، مرده یا زنده/ به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود، پنهان است/ حریف! رو چراغ باده را بفروز، شب با روز یکسان است (اخوان ثالث، ۱۳۵۶: ۹۹-۹۷).

درواقع در اینجا شاعر در پاسخ پیر می‌فروش که ادعا می‌کند شب بی‌گاه و سپری شد، سحر شد و بامداد آمد، می‌گوید: فکر نکن اواخر شب است و هوا دارد روشن می‌شود؛ اشتباه نکن! لکه سرخی که در آسمان می‌بینی، سرخی بامداد نیست. رفیق من! این گوش آسمان است که از سرمای زمستان سرخ شده است. چراغ آسمان کوچک میدان هم چه روشن باشد و چه خاموش فرقی نمی‌کند؛ چون این چراغ در تاریکی متراکم مرگ‌اندودی که مثل تابوت است، پنهان شده و نور و فروغی ندارد. دوست من! برو باده را در جام بریز تا مثل چراغ بدرخشد؛ چون در زمستان روز هم مثل شب، سیاه و ظلمانی است. گویی در این بخش «گفتار کسانی درج شده که در آن روزهای تاریک، نوید فرارسیدن روشنایی بامداد را می‌دادند؛ اما مرد تنهای شب، فروغ این صبح کاذب را باور نمی‌کند و آن را فریبی بیش نمی‌داند» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۳۲) و به تک‌تک این افراد نهیب می‌زند: چه می‌گویی که امید داشته باشم؟ به چه چیز امید داشته باشم؟ این

واقعیت نیست! این فریب زمانه است و "سرخ‌ی بعد از سحرگه" که نماد آزادی است، شاعر از نبود آن گله می‌کند و او که از فضای خفقان‌آور جامعه آسیب دیده است، صدایش به اعتراض درآمده است... شایان ذکر است که چنین به نظر می‌رسد که بالاخره پیر می‌فروش در را به رویش باز کرده است؛ زیرا شاعر به او می‌گوید برو چراغ جام را با باده بیفروز که شب با روز یکسان است.

### خفقان شدید در جامعه

در بخش پایانی شعر، شاعر بر جوانب مختلف این زمستان سوزناک که قبلاً ذکرشان کرده بود، مروری می‌کند و تصویرهای دیگری را به آن می‌افزاید:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان،  
دست‌ها پنهان / نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین / درختان اسکلت‌های بلورآجین /  
زمین دل‌مرده، سقف آسمان کوتاه / غبارآلوده مهر و ماه / زمستان است (اخوان ثالث،  
۱۳۵۶: ۹۹-۹۷).

در حقیقت شاعر دنیا را به زمستانی یخ‌بسته مانند کرده که در آن راه‌ها بس تاریک و لغزان، هوا دلگیر، نفس‌ها همچون ابر سنگین، زمین دل‌مرده و سقف آسمان کوتاه و ماه و خورشید غبارآلوده است و در این فضای سرد و یخی، یاران بی‌وفا را افراد سر در گریبانی می‌بیند که از شدت سرما به سختی دست خود را از زیر بغلشان برای فشردن دست محبت دگران بیرون می‌آورند و برای خود چاره‌ای نمی‌یابد مگر این که به پیر باده‌فروش پناه بیاورد تا بلکه بتواند بر این سرمای جان‌سوز فایق آید؛ یعنی امیدی در زمین نیست، چه باید کرد؟ این سؤالی است که شاعر و راوی در آخرین مصرع در ذهن و جان ما حک می‌کند، گویی می‌پرسد: زمستان است و تو اکنون چه خواهی کرد؟ سرت را پایین می‌گیری و پاسخ سلام را نمی‌دهی یا جواب سلام را که واجب است خواهی داد؟ آیا بالاخره افرادی خواهند آمد که به نصیحتش گوش دهند و برای اصلاح وضع جامعه کاری کنند؟

درواقع می‌توان گفت اخوان ثالث در این شعر، اوج استبداد و خفقان و عدم آزادی بیان جامعه زمان خویش و هم‌چنین غربت و تنهایی خود را در میان یاران و دوستان به تصویر کشیده است.

## تحلیل محتوایی قصیدهٔ اُغْنِیةَ لِلسَّتَاءِ لِصلاحِ عبدالصبور

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره صلاح عبدالصبور نیز پس از خیانت یارانش به او در تنهایی شدیدی به سر می‌برد و اشعار بسیار غم‌آلودی را می‌سراید که یکی از مهم‌ترین آن‌ها قصیدهٔ اُغْنِیةَ لِلسَّتَاءِ است که در واقع غربت کشندهٔ عبدالصبور را در داخل وطن خود و «احساس عمیق شاعر را نسبت به غربت و قلبی که با مرگ و تنهایی دست‌وپنجه نرم می‌کند، به تصویر می‌کشد» (الجابری، ۲۰۰۵: ۹۲). محتوای این قصیده را می‌توان بر اساس بخش‌های مختلف آن به شکل ذیل تقسیم‌بندی کرد:

### انتظار مرگ و احساس تنهایی شدید

صلاح عبدالصبور این قصیده را چنین آغاز می‌کند:

يُنَبِّئُنِي شَتَاءُ هَذَا الْعَامِ / أَنَّنِي أَمُوتُ وَحْدِي / ذَاتَ شَتَاءٍ مِثْلَهُ، ذَاتَ شَتَاءٍ (عبدالصبور، ۲۰۰۶: ۲۳۷)

درحقیقت شاعر زمستان این سال خود را به‌عنوان پیکی معرفی می‌کند که خبر مرگش را در تنهایی و در دل زمستانی مانند خود به او می‌رساند. سپس به نحو دیگری بر همین موضوع چنین تأکید می‌کند:

يُنَبِّئُنِي هَذَا الْمَسَاءُ أَنَّنِي أَمُوتُ وَحْدِي / ذَاتَ مَسَاءٍ مِثْلَهُ، ذَاتَ مَسَاءٍ / وَأَنَّ أَعْوَامِي  
الَّتِي مَضَتْ كَانَتْ هَبَاءً / وَأَنَّنِي أَقِيمُ فِي الْعَرَاءِ (همان: ۲۳۷)

صلاح عبدالصبور همین شبی را که در آن به سر می‌برد، به‌عنوان پیغام‌رسانی معرفی می‌کند که خبر مرگش را در شبی مانند خودش به او می‌رساند و او را واقف می‌گرداند به این که سال‌های گذشته‌اش به‌هدررفته و او در بیابان رحل اقامت افکنده است. در حقیقت شاعر شب (مساء) را به‌عنوان نماد تاریکی و ظلمت حاکم بر جامعه در نظر گرفته و برای تأکید بر این تاریکی و تباهی‌ای که شهرش را فراگرفته، سه بار واژهٔ "مساء" را در این دو مصرع تکرار می‌کند.

### احساس تنهایی وحشت‌زا در میان خفقان حاکم بر جامعه

در بخش بعدی شاعر وضعیت خود را در این زمستان و در میان تاریکی و ظلمت

حاکم چنین بازگو می‌کند:

يُنْبِئُنِي شِتَاءُ هَذَا الْعَامِ أَنَّ دَاخِلِي / مُرْتَجِفٌ بَرْدًا / وَأَنَّ قَلْبِي مَيِّتٌ مُنْذُ الْخَرِيفِ / قَدْ  
ذَوِيَ حِينَ ذَوَتْ / أَوَّلُ أَوْرَاقِ الشَّجَرِ / ثُمَّ هَوَى حِينَ هَوَتْ / أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَطَرِ / وَأَنَّ  
كُلَّ لَيْلَةٍ بَارِدَةٌ تَزِيدُهُ بُعْدًا / فِي بَاطِنِ الْحَجَرِ / وَأَنَّ دَفْءَ الصَّيْفِ إِنْ أَتَى لِيُوقِظَهُ / فَلَنْ  
يَمُدُّ مِنْ خِلَالِ الثَّلَاجِ أَذْرَعَهُ / حَامِلَةً وَرَدًا (همان: ۲۳۷)

درواق شاعر بعد از آن که در ابتدای قصیده، فصل سرد زمستان و زمان دلگیر غروب را برای خود به‌عنوان پیام‌آور مرگ، تنهایی و وحشت‌زایی را به‌تصویر می‌کشد، در این‌جا از حالت درونی خود در فضای خفقان‌آور جامعه پرده برمی‌دارد و دل‌مردگی و پژمردگی قلب خود را با پژمردگی اولین برگ‌های درختان در فصل خزان و فروافتادن قلب خود را با ریزش اولین قطره باران پیوند می‌دهد و از زبان زمستان این حقیقت را می‌گوید که هر شب سردی، قلب فروافتاده‌اش را بیشتر در دل سنگ فرومی‌برد، به‌طوری‌که حتی اگر تابستان نیز فرا برسد تا آن را از خواب بیدار کند، قلبش از لابه‌لای برف دستی برنمی‌کشد که در میان انگشتانش گل سرخی باشد. به‌عبارت‌دیگر زمستان به‌عنوان نماد خفقان شدید جامعه، شاعر را به مرگ یا دل‌مردگی تهدید می‌کند، گویی شاعر دل خود را چنان مرده می‌بیند که حتی اگر گرمای تابستان فرارسد یا به عبارتی صلح و صفا و صمیمت در جامعه حاکم شود، دلش که در درون برف زمستان فروخفته است، بیدار نمی‌شود و نوید آزادی نمی‌دهد.

### انتظار مرگ ناگهان در میان غریبه‌ها

شاعر در بخش بعدی قصیده، دلیل و کیفیت تحقق این مرگ برای خود را ترسیم می‌کند:

يُنْبِئُنِي شِتَاءُ هَذَا الْعَامِ أَنَّ هَيْكَلِي مَرِيضٌ / وَأَنَّ أَنْفَاسِي شَوْكٌ / وَأَنَّ كُلَّ خُطْوَةٍ فِي  
وَسْطِهَا مُغَامَرَةٌ / وَقَدْ أَمُوتُ قَبْلَ أَنْ تَلْحَقَ رَجُلٌ رَجُلًا / فِي زَحْمَةِ الْمَدِينَةِ الْمُنْهَمَرَةِ /  
أَمُوتُ لَا يَعْرِفُنِي أَحَدٌ / أَمُوتُ... لَا يَبْكِي أَحَدٌ / وَقَدْ يُقَالُ بَيْنَ صَحْبِي فِي مَجَامِعِ  
الْمُسَامَرَةِ / مَجْلِسُهُ كَانَ هُنَا، وَقَدْ عَبَّرَ / فِيمَنْ عَبَّرَ / يَرَحْمُهُ اللَّهُ (همان: ۲۳۷ - ۲۳۸)

زمستان امسال به شاعر چنین خبر می‌دهد که بدنش بیمار خواهد بود و نفس‌هایش

هم چون خار به ریه‌هایش زخم خواهند زد، یعنی حتی نفس‌کشیدن نیز برایش بسیار سخت خواهد بود و در ادامه این زمستان پیش‌گویی می‌کند که ماجراجویی‌های پی‌درپی باعث می‌شوند، شاعر در یک چشم به هم زدن، در هیاهوی شهر، در میان غریبه‌هایی که اشکی برایش نمی‌ریزند، تنها بمیرد. در واقع «هنگامی‌که شاعر دوباره برای کشف بیشتر به پیش‌بینی آینده می‌پردازد، احساس دیگری غیر از احساس مرگ به او دست می‌دهد؛ بنابراین چنین احساس می‌شود که او از دست خود مرگ جزع و فرح نمی‌کند، بلکه آنچه در اعماق وجودش ترس و نگرانی ایجاد می‌کند، این است که او در سرزمینی غیر از سرزمین خود خواهد مرد که در آن اصلاً کسی او را نمی‌شناسد و کسی بر او نمی‌گرید، لذا شاعر هر لحظه در انتظار مرگ است؛ بنابراین مرگ ناگهانی در شلوغی شهر حتی به او اجازه نمی‌دهد که روی گرداند و تنها چیزی که این شلوغی و هیاهو مجالی به آن می‌دهد، این است که دوستان شاعر در جلسه‌ی شبانه خود بگویند: مجلسه‌ی کان هنا/ و قد عبر/ فیمن عبر/ یرحمه‌الله» (الجابری، ۲۰۰۵: ۹-۹۳): محل نشستن او، آن جا بود، او هم از دنیا رفت، خدایش بیامرزد. البته چنین سخنی از زبان دوستان شاعر درباره‌ی مرگ ناگهانی او، از یک سو دلالت دارد بر عدم تکریم جایگاه شاعران در جامعه‌ی مصری و از سوی دیگر درد و اندوه خود شاعر را از این موضوع بازتاب می‌دهد.

### ناکامی از شعر

در ادامه عبدالصبور حال و هوای زمستانی حاکم بر شرایط اجتماعی این سال را عاملی معرفی می‌کند که باعث شده او عملکرد گذشته خود را بازنگری کند و با تلخ‌کامی اشتباهات و لغزش‌هایش را دریابد و بازگو نماید:

يُنْبِئُنِي شتاءَ هذا العامِ / أنَّ ما ظننته شفایَ کان سَمِي / وأنَّ هذا الشعرَ حینَ هزْنِي  
 أَسْقَطْنِي / ولستُ أدري مُنذُ كمَ من السنينِ قد جُرحتُ / لکنني من یومها ینزفُ رأسی /  
 الشعرُ زلّتی التي من أجلها هدمتُ ما بنيتُ / من أجلها خرّجتُ / من أجلها صلبتُ /  
 وحينما علقتُ كانَ البردُ و الظلمةُ والرعدُ / ترجّنی خوفاً / وحينما ناديتُهُ لمَ یستجبُ /  
 عرفتُ أنني ضیعتُ ما أضعتُ (عبدالصبور، ۲۰۰۶: ۲۳۸)

صلاح عبدالصبور در این جا دردمندانه و حسرت‌زده از تلنگری می‌گوید که زمستان سرد این سال به او زده است؛ به‌خاطر گمان‌های اشتباه خود درباره راهی که سال‌هاست

برای خود برگزیده، ناله سر می‌دهد و شعر را به‌عنوان عامل سقوط، زخم‌خوردگی خود معرفی می‌کند.

درواقع او هم‌چنان‌که در زندگی‌نامه خود می‌گوید صداقت، آزادی و عدالت را برترین فضیلت‌ها و دروغ و طغیان‌گری و ظلم بدترین رذیلت‌ها می‌داند و اغلب شعرش را به‌عنوان سند بزرگداشت این ارزش‌ها و محکومیت و انکار نقطهٔ مقابل آن فضیلت‌ها معرفی می‌کند و این ارزش‌ها را قلب، زخم و تیغ خود قلمداد می‌کند؛ (رک: الجابری، ۲۰۰۵: ۷۳-۷۲) به‌همین دلیل در اینجا به‌طور صریح می‌گوید که از روزی که شعر سرودن را آغاز کرده تاکنون زخم‌خورده است و از سرش پیوسته خون می‌ریزد، به‌عبارت‌دیگر پیوسته مورد آزار و اذیت دیگران قرار گرفته است. سپس در کمال حسرت، شعر را اشتباهی می‌داند که در زندگی خود مرتکب آن شده و به خاطر آن هر چیزی را که بناکرده، ویران ساخته و به دلیل آن آواره گردیده و به صلیب کشیده شده است و از همه بدتر وقتی که او را آویخته‌اند، سرما، تاریکی و رعدوبرق به‌شدت باعث ترس و لرزش گشته‌اند. درواقع شاعر در اینجا با اشاره به آوارگی و تصلیب خود، خود را در قالب مسیح یا همان انسان آرمان‌خواه و هدفمندی به تصویر می‌کشد که به خاطر شعرسرای و پای‌بندی به باورهای خویش، سختی‌ها و رنج‌های بسیار کشیده است و هم‌اینک به جهت پاسداشت این باورها و ارزش‌ها به مسلخ مرگ می‌رود. در ادامه شاعر هرچه شعر را ندا می‌دهد، دعوتش را لبیک نمی‌گوید و بالاخره درمی‌یابد که هر چه بود و نبود را تباه ساخته است؛ بنابراین احساس تنهایی و غربت، پیوسته او را به یاد مرگ می‌اندازد.

#### از دست دادن فرصت‌ها

در بخش آخر قصیده می‌بینیم تنها راه برون‌رفت شاعر و دیگران از احساس مرگ و تنهایی و سرگستگی این است که زندگی را در آغوش بگیرد و از انرژی آن توشه‌ای برای غلبه بر بی‌رحمی‌اش و مبارزه با خود و سرنوشتش بگیرد:

يُنْبِئُنِي شِتَاءُ هَذَا الْعَامِ أَنَّنَا لَكِي نَعِيشَ فِي الشِّتَاءِ / لَا بَدَّ أَنْ نَخْزَنَ مِنْ حَرَارَةِ الصَّيْفِ وَ  
ذِكْرِيَا تَهْلُ (عبدالصبور، ۲۰۰۶: ۲۳۸)

«ولی شاعر از زندگی توشه‌ای برنگرفته است که بتواند در آن زمان که گردونه روزگار می‌چرخد، او را برای تحمل بی‌رحمی آن یاری بخشد؛ بنابراین زمستان و احساس مرگ و



تنهایی و سردرگمی خاص آن به وجودش راه می‌یابد» (الجابری، ۲۰۰۵: ۹۴):

لَكُنْتُ بَعَثْتُ كَالسَّفِيهِ فِي مَطَالِعِ الْخَرِيفِ / كُلُّ غَلَالِي كُلُّ حَنْطِي، وَ حَبِّي  
(عبدالصبور، ۲۰۰۶: ۲۳۸)

در واقع صلاح عبدالصبور در اینجا خود را همچون سفیهی برمی‌شمرد که در آغاز فصل پاییز تمام غلات و گندم‌ها و حبوبات خود را هدر داده و ضایع کرده است.

و بالاخره در پایان شعر برای توییح خود، جزا و سرنوشت احتمالی خویش را این چنین از زبان زمستان بازگو می‌کند:

كَانَ جَزَائِي أَنْ يَقُولَ لِي الشِّتَاءُ أَنْتِي / ذَاتَ شِتَاءٍ مَثَلَهُ / أَمُوتُ وَحْدِي / ذَاتَ شِتَاءٍ  
مَثَلَهُ أَمُوتُ وَحْدِي (همان)

زمستان دوبار این خبر شوم را به او می‌دهد که در زمستانی هم‌مانند آن، در تنهایی خواهد مرد و این پیام هم چون ضربه‌ای نهایی نفس شاعر را قطع می‌کند و در همین جاست که شاعر، شعر خود را به پایان می‌برد.

### مقایسه محتوایی دو شعر

در مجموع می‌توان گفت که شعر زمستان اخوان، در فضای حاکم ما بعد کودتای ۲۸ مرداد، خفقان جامعه و بی‌اعتمادی مردمان شهر، ناامیدی شاعر از دوستان دور و نزدیک و احساس غربت، احساس خواری و ناتوانی در برابر شرایط حاکم بر جامعه و بیان دل‌تنگی از نیرنگ‌ها و درنهایت باور نداشتن شاعر را به فرارسیدن صبح امید، به مخاطبان انتقال می‌دهد. در شعر اغنیه للشتاء عبدالصبور نیز خفقان جامعه و احساس تنهایی و غربت شدید بسیار نمود دارد، ولی در کنار این‌ها انتظار کشیدن مرگ و احساس ناکامی از شعر گفتن در طول سال‌های گذشته، هم‌چنین ازدست‌دادن فرصت‌ها، فضای حزن‌آلود شعر را نسبت به شعر زمستان اخوان پررنگ‌تر کرده است. در ضمن هر دو شاعر در شعر زمستانه خود، نمادهای لازم را از طبیعت گرفته و فصل زمستان را به‌عنوان نمادی برای بیان حالات روحی- روانی خود اتخاذ کرده‌اند.

در شعر زمستان اخوان ثالث سرخوردگی و ناامیدی و غم و تنهایی و درد تلخی موج می‌زند، ولی در این میان کور سویی از امید و یار وفاداری (لولی‌وش مغموم) نیز وجود دارد که شاعر بتواند به او پناهی ببرد، اما در شعر اغنیه للشتاء صلاح عبدالصبور

نامیدی، تنهایی و بی‌وفایی مطلق چنان پررنگ است که گویا شاعر هر لحظه خود را در کام مرگ می‌بیند.

شعر زمستان اخوان ثالث «یک روز برفی مشهد را دقیقاً توصیف می‌کند و با صمیمیتی که در این توصیف دارد و با حس شاعرانه‌ای که در این توصیف می‌گذارد، به این شعر بعد ژرف و گسترده سیاسی اجتماعی، حتی تاریخی را می‌بخشد» (کاخچی، ۱۳۸۲: ۴۶۴)، در واقع شعر او دو کارکرد دارد: اول کارکرد سیاسی - اجتماعی (انتقاد از خفقان سیاسی حاکم بر جامعه) که تا سال ۱۳۷۵ ادامه پیدا می‌کند، دوم کارکرد ادبی و هنری (توصیف ابعاد مختلف زمستان) که تا همیشه روزگار ادامه پیدا می‌کند. (رک: خسروی، ۱۳۸۹: ۹۸-۹۶) اما شعر آغویه للشاء صلاح عبدالصبور شعری است از زبان زمستان که بیشتر بُعد فردی دارد تا بُعد اجتماعی و به صورت غیرمستقیم به برخی از ابعاد زمستان از جمله: سرما، لرز، رعدوبرق اشاره دارد، ولی نمی‌توان گفت که مانند شعر زمستان اخوان یک روز زمستانی را توصیف می‌کند.

## مقایسه ساختاری دو شعر

### موسیقی

ازلحاظ موسیقی، شعر زمستان اخوان ثالث یکپارچه و هم‌آهنگ است، «این شعر هم از وزن برخوردار است و هم از قافیه، منتهی ترکیب این عناصر در مصراع‌های کوتاه و بلند به صورتی تازه و دلکش است، به این معنی که شاعر توانسته است در این سمفونی حاصل از نغمه حروف و حسن ترکیب کلمات، مصراع بندی، وقف‌ها، سکوت‌ها، تکیه بر برخی اجزاء کلام و به جا نشان دادن قافیه‌ها، در هر مورد به تناسب مقام، آهنگی مناسب به سخن ببخشد. ذوق او از آرایش‌های لفظی و معنوی کلمات نیز بهره برده است؛ از این قبیل است: "پیر پیرهن چرکین"، "سرما سخت سوزان است"، "بیا بگشای در، بگشای، دل‌تنگم" و امثال آن» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۳). این شعر در بحر هزج با زنجیره "مفاعیلن"ها است و این یکی از وزن‌های مطلوب و دلخواه اخوان است. «شاعر این وزن را با آگاهی کامل و بر اساس شم هنری خود برگزیده است، موضوع شعر "زمستان است" که وزن آن می‌شود مفاعیلن. پس در حقیقت او وزن شعر را از موضوع آن استخراج کرده است» (خسروی، ۱۳۸۹: ۱۰۴). این شعر از لحاظ قافیه‌آرایی یک ردیف و قافیه کلی دارد که در پایان بندها تکرار می‌شود و تعدادی قافیه

درونی مثل «تاریک/ نزدیک»، «آی/ در بگشای»، «رنجور/ ناجور»، «کوتاه/ آه» و امثال این‌ها.

قصیدهٔ اغنیة للشتاء صلاح عبدالصبور نیز مانند شعر اخوان ثالث دارای وزن و قافیه‌های متنوع و هم‌چنین مصرع‌های تقریباً کوتاهی است که به‌خوبی ترس و نگرانی و ناآرامی درونی شاعر را منعکس می‌کند و تکرار عبارت "ینبئنی شتاء هذا العام" در آغاز بیشتر بخش‌های قصیده و هم‌چنین یازده بار استفاده از واژه "شتاء" (زمستان) به‌نوعی موسیقی درونی شعر را فراهم آورده است.

هم‌چنین در شعر اخوان ثالث به‌خوبی تنوع قافیه و موسیقایی بودن بندها قابل مشاهده است. البته در بند ۱، ۴، ۷، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۸ شاعر با تکرار قافیه و ردیف (ان است) در عبارت‌های: گریبان است، لغزان است، سوزان است، دندان است، زمستان است، پنهان است، یکسان است، زمستان است (در پایان شعر) استخوان‌بندی و آهنگ کلی شعر را حفظ می‌کند، این قافیه در آخر بندهایی استفاده شده است که درون‌مایه مشترک آن‌ها با ویژگی‌های فصل زمستان ارتباط مستقیمی پیدا می‌کند؛ بدین ترتیب این قافیه‌های همسان در عین حفظ موسیقی کلی شعر، در خدمت تحقق نظم منطقی شعر قرار می‌گیرد (پورنامداریان، ۱۳۷۰: ۱۹۰).

اما شعر صلاح عبدالصبور در بحر رجز با زنجیره‌های "مستفعلن" است و البته بحری است که با هجاهای بلند و کشیده‌اش حکایت از غم و اندوه می‌کند. شایان‌ذکر است که در این شعر تنوع قافیه به چشم می‌خورد، البته شاعر با استفاده از واژه‌ها و عبارت‌هایی که با واژهٔ زمستان "هم‌آیی" [۱] دارند، مانند مرتجف برداً (لرزان از سرما)، لیلۀ باردهٔ (شب سرد)، الثلج (برف)، الظلمة (تاریکی) و الرعد (رعد و برق) به‌خوبی توانسته است استخوان‌بندی شعر را استوار نگاه دارد.

هم‌چنین شعر زمستان با استفاده هنرمندانه و غیر تصنعی و پنهان در لایه‌های واژگان شعر با سه بار تکرار نمودن نت‌های s, a, r, m, ã و دو بار تکرار کردن نت s, a, r, d و نت z, e, m, e, s, t, ã, n و با استفاده از تعبیرهای تصویری تأثیرگذار مانند: "تاریک و لغزان بودن راه"، "به‌اکراه دست از بغل بیرون آوردن"، "پشت در چون موج لرزیدن"، سرما را چنان به مخاطب القا می‌کند که وقت خواندن یا شنیدن این شعر ناخودآگاه احساس سرما می‌کند و در پایان شعر، اخوان خلاقیت دیگری در حوزهٔ

موسیقی کلام از خود نشان می‌دهد و با تکه‌تکه کردن جملات و رگباری رها کردن کلمات: "هوا دلگیر"، "درها بسته"، "سرها در گریبان" و... به‌نوعی مردم جامعه را طوری تصویرسازی می‌کند که گویا آماج حملات بی‌رحمانه و غافلگیرانه‌ای قرار گرفته‌اند و از دیگر سوی با این جمله‌های ناقص و ابتر، ناکام ماندن آرمان‌های انسان ایرانی پس از کودتای ۲۸ مرداد را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. به‌علاوه حرف سین در این شعر، ۶۱ بار تکرار شده است و این حرف یک آوای سایشی - صغیری و مهموس است که به‌صورت عام بر نرمی و آرامش دلالت می‌کند و در این شعر می‌تواند بر سکوت حاکم بر جامعه دلالت داشته باشد و گویی از شدت خفقان صدای "هیس" از مردمان این جامعه به گوش می‌رسد.

اما عبدالصبور با وجود آن که در "آغینه للشتاء" برای حفظ موسیقی درونی، یازده بار نت sh, e, t, ã, e (شتاء) را تکرار می‌نماید، ولی شدت سرمای حاکم را مانند شعر زمستان اخوان ثالث به وجود خواننده انتقال نمی‌دهد؛ زیرا عبدالصبور در این شعر خود را به دل زمستان نمی‌برد، بلکه تنها زمستان را روایت‌گر وضعیت خود در گذشته، حال و آینده قرار می‌دهد و مرتب آواز "ینبئنی شتاء هذا العام" (زمستان امسال چنین به من خبر می‌رساند) را سر می‌دهد و البته حرف شین که در این شعر ۱۶ بار تکرار شده است، به جهت این که یک حرف سایشی دارای تفسی است به‌خوبی با آشکار شدن وضعیت آینده شاعر و شدت آزرده‌گی و ناراحتی شاعر هماهنگی دارد.

## نظام واژگان

ازلحاظ واژگانی، شعر زمستان اخوان برخلاف نظر بسیاری که تصور می‌کنند شعری آرکائیک (قدیمی و کهن) است، چنین به نظر می‌رسد که میزان استفاده از واژه‌های روزمره و کوچه و بازار در آن در حدی است که به‌نوعی بافت زبان آرکائیک و بافت زبانی محاوره را درهم‌آمیخته است. برخی از واژگان قدیمی به‌کاررفته در این شعر عبارتند از: گریبان/ سر بر نیارد کرد / دید نتواند/ دست‌یازی/ گرمگاه/ چشم‌داشتن/ ترسا/ لولی‌وش/ آمدستم/ وام بگزارم/ حریفا / قندیل / تنگ‌میدان / ستبر / نُه تو/ مرگ‌اندیش/ حریفا/ باده/ بفروز/ نمی‌خواهند پاسخ گفت و از جمله واژه‌ها و ترکیب‌های نو به‌کار رفته در آن می‌توان از: دمت گرم/ تپاخورده/ ناجور/ صحبت سرما و دندان/ نام برد (رک: خسروی، ۱۳۹۱: ۶). شایان ذکر است که واژه مرگ‌اندود و تعبیر

اسکلت‌های بلورآجین که ساخته خود شاعراست، علاوه بر ترسیم اختناق حاکم بر جامعه ایران در پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وجود ذهنیت مرگ را در شاعر در آن دوره خاص به تصویر می‌کشد.

همچنین تعبیر "همچون موج می‌لرزد" را که می‌توان آن را تعبیر نویی به شمار آورد، به‌خوبی بعد تصویری شعر را عمیق‌تر می‌کند؛ زیرا شاعر با استفاده از این تعبیر می‌گوید که «از خفقان و نبود آزادی و امنیت در جامعه و از سردی زمانه، نه همچون بید، بلکه همچون موج می‌لرزد؛ چراکه میزان لرزیدن موج در دریای آشفته جامعه عصر، به مراتب بیشتر از لرزیدن بید در باد است» (خلج؛ پارسا، ۱۳۹۵: ۱۰۲) یوسفی نیز در تکمیل این نظر می‌گوید: «حتی در تعبیر رایج مثل بید می‌لرزد تغییری اندک پدید می‌آورد و می‌گوید: میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می‌لرزد و با همین دگرگونی به جمله رنگی از لطف شعری می‌بخشد و تصویری نو به دست می‌دهد» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۷۴۰)

به‌علاوه در برخی افعال، شاعر از زبان معیار فاصله گرفته و به‌عبارتی کهن‌گرایی داشته است؛ مانند **سر بر نیارد کرد** که به‌جای **سر بر نمی‌آورد**، استفاده‌شده یا **دید نتواند** به‌جای **دیدن نتواند**. همچنین اخوان در این شعر در مصرع **من امشب آمدستم وام بگزارم** از فعل نیشابوری **آمدستم**، برای آرکائیک نمودن زبان شعری خود استفاده می‌کند.

اما شعر "أغنية للشتاء" صلاح عبدالصبور در بیشتر بخش‌ها، زبانی کاملاً یکدست و فصیح ولی ساده و روان دارد و الفاظ قدیمی و پیچیده‌ای در آن به چشم نمی‌خورد و به‌تعبیر بهتر زبان این شعر، زبان معیار است و برای تمام عرب‌ها قابل‌درک و فهم. البته در یک بخش از این قصیده یعنی: **فِي زَحْمَةِ الْمَدِينَةِ الْمُتَهَمَرَةِ / أَمُوتُ لَا يَعْرِفُنِي أَحَدٌ / أَمُوتُ... لَا يَبْكِي أَحَدٌ / وَقَدْ يُقَالُ بَيْنَ صَحْبِي فِي مَجَامِعِ الْمَسَامِرَةِ / مَجْلِسُهُ كَانَ هُنَا، وَقَدْ عَبَّرَ / فِيمَنْ عَبَّرَ / يَرْحَمُهُ اللَّهُ**، شاعر از زبان روزمره استفاده می‌کند؛ مثلاً در بیت «فِي زَحْمَةِ الْمَدِينَةِ الْمُتَهَمَرَةِ»، "فِي زَحْمَةِ" به جای "فِي ازدحام" استفاده‌شده و در بیت «وَقَدْ يُقَالُ بَيْنَ صَحْبِي فِي مَجَامِعِ الْمَسَامِرَةِ»، "صَحْبِي" به جای "أصحابي" به‌کاررفته و در بیت "يَرْحَمُهُ اللَّهُ" به جای "رحمه الله" به‌کاررفته، همچنین در بیت «لَكُنْتِي مِنْ يَوْمِهَا يَنْزِفُ رَأْسِي» "من یومها" جایگزین ترکیبی مانند "مذ ذاک الیوم" شده است و

همان‌طور که ملاحظه می‌شود کاربست زبان عامه مردم به‌خوبی با فضای حاکم بر طبقه فقیر تطابق دارد و به‌عنوان نشانه‌ای است که دلالت بر این دارد که خود شاعر جدای از این طبقه از مردم نیست و با او نیز همچون فردی بسیار معمولی رفتار می‌شود.

### ساختار بلاغی

از ویژگی‌های بلاغی بارز این دو شعر، شیوه هنرمندانه‌ای است که هر دو شاعر در تصویرسازی‌های خود داشته‌اند؛ استفاده از استعاره و کنایه در شعر هر دو شاعر حضور دارند و در انتقال شاعرانه محتوا نقش خود را ایفا می‌نمایند. استعاره‌ها در شعر زمستان اخوان از قرار ذیل هستند:

**مسیحای جوانمرد من:** مسیحا استعاره تحقیقیه از می‌فروش ارمنی.

**قندیل سپهر تنگ میدان/ مرده یا زنده:** استعاره تحقیقیه از خورشید/ کنایه از آزادی.

**به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ‌اندود، پنهان است:** استعاره تحقیقیه از فضای بسیار گرفته و مأیوس‌کننده کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد.

**گوش سرما برده است این، یادگار سیلی سرد زمستان است:** استعاره مکنیه. سرما به راهزنی تشبیه شده است که گوش را برده است و آن راهزن یا مشبه حذف شده و یکی از لوازم آن که همان بردن است، ذکر شده است.

**گوش سرما برده است این، یادگار سیلی سرد زمستان است:** اضافه استعاری/ استعاره مکنیه.

**دل‌ها خسته و غمگین:** استعاره مکنیه. دل‌ها به انسان‌هایی تشبیه شده‌اند و انسان‌ها حذف شده‌اند و دو ویژگی از آن‌ها یعنی خسته و غمگین ذکر شده است.

**زمین دل‌مرده:** استعاره مکنیه. زمین به انسان تشبیه شده است و انسان یا همان مشبه‌به حذف گردیده و یکی از لوازم آن یعنی دل‌مردگی ذکر شده است.

**درختان، اسکلت‌های بلورآجین:** بلور استعاره از تکه‌های یخی است که از شاخه‌های درختان آویزان است.

درکنار استعاره‌ها، به جهت فضای سیاسی خفقان‌آور جامعه، از طریق کاربرد ۳۱ تعبیر کنایی، کنایه‌ها به شکل بسیار برجسته‌ای در شعر زمستان حضور دارند که عبارتند از:

سرما سخت سوزان است: سرما کنایه از فضای امنیتی و خفقان حاکم بر جامعه.

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت: کنایه از بی‌مهری و بی‌اعتنایی یاران.

به‌اکراه آورد دست از بغل بیرون: کنایه از ترس و هراس از دست دادن با شاعر.

لولی‌وش: کنایه از حیران و سرگردان بودن.

منم من، سنگ تپیاخورده رنجور: کنایه از «پست و بی‌ارزش بودن، ارج و قدری نداشتن نزد دیگران» (شاکری، ۱۳۹۰: ۳۶۳)

منم، دشنام پست آفرینش، نعمه ناجور: کنایه از مخلوق و آفریده پست و حقیر.

منم، دشنام پست آفرینش، نعمه ناجور: کنایه از آشفتگی و نابسامانی جامعه و ناکوک بودن ساز آن.

نه از رومم، نه از زنگم، همان بی‌رنگ بی‌رنگم: کنایه از عدم تعلق به هیچ دسته و گروهی.

حریفا! میزبانان! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می‌لرزد: کنایه از ترس و اضطراب حاصل از خفقان حاکم بر جامعه.

میهمان سال و ماهت چون موج پشت در می‌لرزد: کنایه از مشتری دائمی.

نگرگی نیست، مرگی نیست: کنایه از نبود نشانه‌های حیات در جامعه.

صدایی گر شنیدی، صحبت سرما و دندان است: کنایه از لرزیدن از شدت سرما.

گوش سرما برده است: کنایه از این که خفقان حاکم بر جامعه گوش شنوایی بر شنیدن دردهای دیگران نگذاشته است.

ترسای پیر پیرهن چرکین: کنایه از می فروش مسیحی فقیر.

قندیل سپهر تنگ میدان: کنایه از آزادی.

به تابوت سبتر ظلمت نه‌توی مرگ‌اندود، پنهان است: تابوت سبتر ظلمت نه‌توی مرگ‌اندود، کنایه است از فضای بسیار گرفته و مأیوس‌کننده کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد.

حریفا! رو چراغ باده را بفروز: کنایه از آماده کردن بساط شرب..

شب با روز یکسان است: کنایه از فراگیر شدن تاریکی ظلم در جامعه.

سرخ‌ی بعد از سحرگه نیست: سرخی بعد از سحرگه کنایه از صبح امید و آزادی.

هوا دلگیر: کنایه از فضای غم‌آلود جامعه.

درها بسته: کنایه از بی‌اعتمادی مردم به یکدیگر.

سرها در گریبان: «کنایه است از غمگین و افسرده و ناامید بودن» (شاکری، ۱۳۹۰:

۳۶۳)

دست‌ها پنهان: کنایه از ترس و هراس از دست دادن به دیگران.

نفس‌ها ابر: کنایه از این است که نزدیک‌ترین افراد هم مانعی می‌شوند بر سر راه ما.

دل‌ها خسته و غمگین: کنایه از خستگی و افسردگی مردم.

زمین دل‌مرده: کنایه از این که علائم حیات و سرزندگی و نشاط روی زمین وجود

ندارد.

درختان، اسکلت‌های بلورآجین: کنایه از بروز نشانه‌های رکود و انجماد فکری در

جامعه در اثر خفقان.

سقف آسمان کوتاه: کنایه از تنگ شدن عرصه بر مردم جامعه.



## غبارآلوده مهر و ماه: کنایه از رنگ باختن امید مردم.

زمستان است: زمستان کنایه از فصل و دوره خفکان و استبداد.

اما استعاره‌ها نیز در قصیدهٔ *أغنية للشّفاء*، به صورت زیبایی به محتوا جنبهٔ خیال‌پردازانه‌ای می‌بخشند؛ به طور مثال در اوایل قصیده وقتی از ناامیدی خود سخن می‌گوید با استفاده از استعارهٔ مکنیه، قلب خود را مرده به تصویر می‌کشد: *وَأَنَّ قَلْبِي مَيِّتٌ مُنْذُ الْخَرِيفِ* و در ادامه در قالب استعاره‌های متوالی قلب خود را همچون گل پژمرده‌ای ترسیم می‌کند که به همراه اولین برگ‌های پاییزی و هم‌زمان با فروریختن اولین قطرات باران فرومی‌ریزد و هر شب سردی آن را بیشتر در دل سنگ فرومی‌برد: *قَدْ ذَوِيَ حِينَ ذَوَتْ / أَوْلُ أَوْرَاقِ الشَّجَرِ / ثُمَّ هَوَى حِينَ هَوَتْ / أَوْلُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَطَرِ / وَأَنَّ كُلَّ لَيْلَةٍ بَارِدَةٍ تَزِيدُهُ بُعْدًا / فَيَ بَاطِنِ الْحَجَرِ* و بالاخره برای این که بر مرده بودن دل خود بیشتر تأکید داشته باشد، بازهم با استفاده از سه استعاره عدم تأثیر گرمای تابستان را در بیدار کردن قلب خود مطرح می‌کند و می‌گوید که این گرما هرگز از لابه‌لای برف نمی‌تواند بازوانش را برکشد و گل سرخی در دستانش داشته باشد: *وَأَنَّ دَفْءَ الصَّيْفِ إِنْ أَتَى لِيُوقِظَهُ / فَلَنْ يَمُدُّ مِنْ خِلَالِ الثَّلَاجِ أَذْرُعَهُ / حَامِلَةٌ وَرَدًا؛* همچنین هنگامی که شاعر از تبعات ناخوشایند شاعری خود سخن می‌گوید: *الشَّعْرُ زَكَّتِي مِنَ التِّي مِنْ أَجْلِهَا هَدَمْتُ مَا بَنَيْتُ / مِنْ أَجْلِهَا خَرَجْتُ / مِنْ أَجْلِهَا صُلِبْتُ*، بعد از تشبیه شعر به لغزش، به واسطهٔ استعاره آن را لغزشی ترسیم می‌کند که هرآن‌چه ساخته، ویران کرده و به خاطر آن از شهر و دیار خود رخت بر بسته و به صلیب کشیده شده است. درواقع شاعر با این استعاره‌ها، شعر خود را گناه و لغزش خود به حساب می‌آورد و خود را «مسیح برمی‌شمرد و هر فرد دارای افکار اصیل و والا را که برای تحقق اهداف خود رنج می‌کشد، نیز مسیح محسوب می‌کند» (سویزف، بی تا: ۳)

کنایه‌ها نیز در این قصیده، به زیبایی به متن شعری جنبهٔ هنری بخشیده‌اند؛ این کنایه‌ها عبارتند از:

*أَنَّ أَنْفَاسِي شَوْكٌ:* کنایه از سختی در نفس کشیدن.

*وَأَنَّ كُلَّ خُطْوَةٍ فِي وَسْطِهَا مُعَاْمَرَةٌ:* کنایه از مواجهه با مخاطره‌های بی‌وقفه و پیاپی.

وَقَدْ أَمُوتُ قَبْلَ أَنْ تَلْحَقَ رَجُلٌ رَجُلًا: کنایه از احتمال مرگ ناگهانی شاعر.

ولست أدری مُنذُ كَمَ من السنين قد جُرحت / لَكُننِي من يَوْمِهَا يَنْزِفُ رَأْسِي: کنایه از آزار دیدن شاعر در گذشته و بروز نشانه‌های آن در وجود او.

يُنْبئني شتاءُ هذا العامِ أَنَّا لَكِي نَعِيشَ في الشتاءِ / لا بدُّ أن نَحْزَنَ من حَرارةِ الصَّيفِ  
و ذِكْرِياتِهِ / دَفئًا: کنایه از ضرورت توشه برداشتن از ایام خوشی برای روزگار ناخوشی.

لَكُننِي بَعَثَتْ كَالسَّفِيهِ في مَطالِعِ الخَرِيفِ / كُلُّ غَلالِي كُلُّ حَنْطَئِي، وَحَبِي: کنایه از تباه کردن تمام داشته‌ها در زمانی که می‌بایست از آن‌ها به بهترین وجه استفاده می‌شد.

درمجموع اخوان همانند صلاح‌الصبور در قالب شماری از استعاره‌ها (هشت مورد/ در برابر هفت مورد) محتوای موردنظر خود را به مخاطبان انتقال داده است، ولی اخوان نسبت به صلاح‌الصبور از کنایه (سی مورد/ در برابر شش مورد) از تعبیرهای کنایی خیلی بیشتر استفاده کرده و با همین روش توانسته به‌طور متوالی و به شکل‌های مختلف و در لایه‌هایی از ابهام، خفقان سنگینی را که پس از کودتای ۲۸ مرداد بر جامعه ایران حاکم بوده، به زیبایی به‌تصویر کشد.

## نتیجه‌گیری

با توجه به زندگی این دو شاعر برجسته و توجه آنان به دردهای جامعه و همچنین با بررسی یک نمونه شعری تقریباً هم‌نوا از هر یک از آنان نتایج ذیل قابل‌استنباط است:

۱- مهدی اخوان ثالث و صلاح‌الصبور به‌عنوان دو شاعر معاصر واقع‌گرا با شور و هیجان پای به میدان اجتماع نهاده و عدالت، آزادی را دنبال می‌کنند، اما آنچه می‌بینند چیزی جز تیرگی و تاریکی، فقر و گرسنگی و بی‌عدالتی نیست؛ از این‌رو خیلی زود گرفتار شکست می‌شوند و به وحشت می‌افتند و چنان تمام وجودشان را ناامیدی و غم سرد و سنگینی فرامی‌گیرد که گویا زمستان سوزناکی بر زندگی هر دو خیمه انداخته است؛ بدین ترتیب هر دو شاعر را درحالی می‌بینیم که پیوسته درد و غم‌های خود و هم‌وطنان را با اشعار خویش می‌سرایند. البته شعر صلاح‌الصبور با سرعت و به‌طور آشکار از هیاهوی روزانه فاصله می‌گیرد و در لاک تأمل و انزوای فکری فرو می‌رود.

۲- وجه اشتراکی دیگری که در قالب این دو شعر زمستانه به نظر می‌رسد، این است که

هر دو شاعر در حیات شعری خود در اوج احساس شکست و نومیدی شعری زمستانه سروده‌اند تا بتوانند در قالب آن، تنهایی، دل‌مردگی خویش و فضای خفقان‌آور و یخ‌زده جامعه خود را به تصویر کشند.

۳- اما درباره وجوه اختلاف این دو نمونه شعری باید گفت که محتوا و پیام شعر اخوان، شکست و تجربه تلخ و خشم و خروش نسل جوانی است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد به شدت سرخورده و نومید شده‌اند و خستگی و اندوه خاصی آنان را آزار می‌دهد و برای رهایی از این وضعیت راهی می‌جوید؛ اما شعر عبدالصبور بیشتر به آینده مرگ اندود شاعر، وضعیت کنونی اسفبار او و همچنین گذشته و تجربه‌های تلخ و شکست آمیز وی می‌پردازد.

۴- شعر زمستان اخوان ثالث در قالب توصیف کامل یک روز سرد زمستانی شرایط اجتماعی ناشی از فضای سیاسی حاکم پس از کودتای ۲۸ مرداد را تبیین می‌کند، اما شعر آغینه‌الشتاء صلاح عبدالصبور شعری است از زبان زمستان که بیشتر بعد فردی دارد تا بعد اجتماعی.

۵- اخوان ثالث در شعر زمستان به خوبی از تنوع قافیه و موسیقایی بودن بندها و از آرایش‌های لفظی و معنوی کلمات و نیز تکرار کلماتی همچون زمستان در جهت ترسیم شدت سرمای حاکم بر جامعه بهره‌گرفته و با تکه‌تکه کردن جملات و رگباری رهاکردن کلمات: "هوا دلگیر"، "درها بسته"، "سرها در گریبان" به نوعی مردم جامعه را طوری تصویرسازی می‌کند که گویا آماج حملات بی‌رحمانه و غافلگیرانه‌ای قرار گرفته‌اند. در شعر زمستانه صلاح عبدالصبور نیز تنوع قافیه به چشم می‌خورد و به واسطه تکرار کلمه (شتاء) موسیقی درونی فراهم آمده، ولی شدت سرمای حاکم را مانند شعر زمستان اخوان ثالث به وجود خواننده انتقال نمی‌دهد؛ زیرا وی در این شعر خود را در دل زمستان قرار نمی‌دهد، بلکه تنها زمستان را روایت‌گر وضعیت خود در گذشته، حال و آینده قرار می‌دهد و مرتب آواز "یبنینی شتاء هذا العام" (زمستان امسال چنین به من خیر می‌رساند) را سر می‌دهد.

۶- اخوان در شعر خود بافت زبان آرکائیک و بافت زبانی محاوره را درهم آمیخته است، اما عبدالصبور در بیشتر بخش‌های قصیده آغینه‌الشتاء زبانی کاملاً یکدست و فصیح ولی ساده و روان دارد و به تعبیر بهتر وی زبان معیار را در شعر خود به کار می‌بندد.

۷- اخوان همانند صلاح عبدالصبور از ابزارهای بلاغی به خوبی بهره‌گرفته و در قالب

شماری از استعاره‌ها (هشت مورد/ در برابر هفت مورد) محتوای مورد نظر خود را به مخاطبان انتقال داده است، ولی اخوان نسبت به صلاح عبدالصبور از کنایه (سی مورد/ در برابر شش مورد) از تعبیرهای کنایی خیلی بیشتر استفاده کرده و با همین روش توانسته به‌طور متوالی و به شکل‌های مختلف و در لایه‌هایی از ابهام، خفقان سنگینی را که پس از کودتای ۲۸ مرداد بر جامعه ایران حاکم بوده، به زیبایی به تصویر کشد.

### پی نوشت‌ها

- ۱- هم‌آیی به ارتباط پیوسته‌ای که یک کلمه در یک زبان با کلمات خاصی دارد، اطلاق می‌گردد؛ به نحوی که با ذکر یک کلمه، کلمه مرتبط در ذهن تداعی می‌شود. (فرج، ۲۰۰۷: ۱۱۱)

## منابع

### الف) کتاب‌ها

۱. اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۶): از این اوستا، تهران، انتشارات زمستان، چاپ یازدهم.
۲. اسوار، موسی (۱۳۸۱): از سرود باران تا مزامیر گل سرخ (پیشگامان شعر امروز عرب)، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول.
۳. بیضون، توفیق (۱۹۹۳): صلاح عبدالصبور، بیروت، دار الکتب العلمیه، الطبعة الأولى.
۴. حقوقی، محمد (۱۳۷۱): شعر زمان ما ۲، مهدی اخوان ثالث، تهران، انتشارات نگاه، چاپ دوم.
۵. دستغیب، عبد العلی (۱۳۸۵): شاعر شکست (نقد و تحلیل شعر مهدی اخوان ثالث)، تهران، انتشارات آمیتیس، چاپ اول.
۶. عبدالصبور، صلاح (۲۰۰۶): الأعمال الشعریة الكاملة، بیروت، دار العودة، لا.ط.
۷. عبده، عبود (۲۰۰۱): الأدب المقارن، دمشق، مطبعة قمحة إخوان، لا.ط.
۸. فرج، حسام أحمد (۲۰۰۷): نظریة علم النص، قاهرة، مكتبة الآداب.
۹. کاخی، مرتضی (۱۳۷۰): باغ بی برگی یادنامه اخوان ثالث، تهران، نشر ناشران، چاپ اول.
۱۰. کاخی، مرتضی (۱۳۸۲): صدای حیرت بیدار (گفت‌گوهای مهدی اخوان ثالث)، تهران، انتشارات زمستان، چاپ دوم.
۱۱. محمدی آملی، محمد رضا (۱۳۷۷): آواز چگور، تهران: نشر ثالث، چاپ اول.
۱۲. مختاری، محمد (۱۳۷۷): انسان در شعر معاصر (با تحلیل شعر نیما - شاملو - اخوان - فروغ فرخزاد)، بی‌جا، انتشارات توس، چاپ اول.

### ب) مقالات

۱۳. آشوری، داریوش (۱۳۸۷): «سیری در سلوک معنوی مهدی اخوان ثالث»، در شاهین دژی (گرد آورنده)، شهریار شهر سنگستان (نقد و تحلیل اشعار مهدی اخوان ثالث)، تهران، سخن.
۱۴. امیری، سید محمد (۱۳۹۲): «درونمایه‌های مشترک در اشعار اخوان ثالث و ابو ماضی»، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی، جیرفت، سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز.
۱۵. باسیلی، فرانسوا (بی‌تا): «ماذا بقی من صلاح عبدالصبور بعد عشرين عاما من رحيله؟!»، قابل دسترسی در سایت: [http://www.r10r10.com/vb/uploaded/231\\_1204203339.gif](http://www.r10r10.com/vb/uploaded/231_1204203339.gif)
۱۶. الجابری، مقدم (۲۰۰۵): «تجلیات الإغتراب فی شعر صلاح عبدالصبور»، الأثر (مجله الآداب واللغات)، جامعة ورقلة، الجزائر، العدد الرابع، ماى.
۱۷. خسروی، حسین (۱۳۸۹): «نقد فرمالیستی شعر زمستان»، مجله پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، پیش شماره ۱، پاییز.

۱۸. کردوانی، کاظم (۱۳۷۰): «همان بود که بود»، در مرتضی کاخی، باغ بی برگی (یادنامه اخوان ثالث)، تهران، نشر ناشران، چاپ اول.
۱۹. میرزایی، فرامرز؛ پروانه، علی (۲۰۰۹): «الموت الخیامی فی شعر صلاح عبدالصبور»، مجله اللغة العربیة وآدابها، السنة الخامسة، العدد الثامن، ربيع وصیف.
۲۰. یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۷): زمستان امید، در شاهین دژی (گرد آورنده)، شهریار شهر سنگستان (نقد و تحلیل اشعار مهدی اخوان ثالث)، تهران، سخن.

